

## نحمیا

کتاب نحمیا را می‌توان مرکب از چهار بخش دانست. بخش نخست: بازگشت نحمیا به اورشلیم بعنوان نماینده پادشاه پارس، جهت رسیدگی به اوضاع سرزمین یهودا. بخش دوم: بازسازی حصار اورشلیم. بخش سوم: تلاوت تورات توسط عزرا که منجر به اعتراف و توبه قوم اسرائیل از گناهانشان می‌شود. بخش چهارم: سایر خدمات نحمیا بعنوان حاکم سرزمین یهودا. یکی از ویژگیهای بارز این کتاب، ثبت و توصیف اعتماد راسخ نحمیا بر خداوند، و نیز دعاهای مرتب او به درگاه وی می‌باشد.

### گزارش نحمیا، پسر حکلیا:

به اورشلیم باز خواهم گرداند. زیرا اورشلیم، مکانی است که برای سکونت برگزیده‌ام.<sup>10</sup> «ما خدمتگزاران تو هستیم؛ همان قومی هستیم که تو با قدرت عظیمت نجاتشان دادی.»<sup>11</sup> ای خداوند، دعای مرا و دعای سایر بندگان را که از صمیم قلب به تو احترام می‌گذارند، بشنو. التماس می‌کنم حال که نزد پادشاه می‌روم اما دل او را نرم کنی تا درخواست مرا بپذیرد.<sup>12</sup> در آن روزها من ساقی پادشاه بودم.

در ماه کیسلو، در بیستمین سال سلطنت اردشیر، وقتی در کاخ سلطنتی شوش بودم، یکی از برادران یهودی‌ام به اسم خنایی با چند نفر دیگر که تازه از سرزمین یهودا آمده بودند، به دیدن آمدند. از ایشان درباره وضع کسانی که از تبعید بازگشته بودند و نیز اوضاع اورشلیم سؤال کردم.<sup>3</sup> آنها جواب دادند: «ایشان در شدت تنگی و خواری به سر می‌یازند. حصار شهر هنوز خراب است و دروازه‌های سوخته آن تعمیر نشده است.»

2 چهار ماه بعد، یک روز وقتی جام شراب را به دست اردشیر پادشاه می‌دادم، از من پرسید: «چرا اینقدر غمگینی؟ به نظر نمی‌رسد بیمار باشی، پس حتماً فکری تو را ناراحت کرده است.» (تا آن روز پادشاه هرگز مرا غمگین ندیده بود.) از این سؤال او بسیار ترسیدم،<sup>3</sup> ولی در جواب گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! وقتی شهری که اجدادم در آن دفن شده‌اند، ویران شده و تمام دروازه‌هایش سوخته، من چطور می‌توانم غمگین نباشم؟»<sup>4</sup> پادشاه پرسید: «درخواست چیست؟»

آنگاه به خدای آسمانها دعا کردم و بعد جواب دادم: «اگر پادشاه راضی باشند و اگر نظر لطف به من داشته باشند، مرا به سرزمین یهودا بفرستند تا شهر اجدادم را بازسازی کنم.»

<sup>6</sup> پادشاه در حالی که ملکه در کنار او نشسته بود، با رفتم موافقت کرده، پرسید: «سفرت چقدر طول خواهد کشید و چه وقت مراجعت خواهی نمود؟» من

<sup>4</sup> وقتی این خبر را شنیدم، تشستم و گریه کردم. از شدت ناراحتی چند روز لب به غذا نزنم، و در تمام این مدت در حضور خدای آسمانها مشغول دعا بودم. گد دعا گفتم: «ای خداوند، خدای آسمانها! تو عظیم و مهیب هستی. تو در انجام وعده‌های خود نسبت به کسانی که تو را دوست می‌دارند و دستورات تو را اطاعت می‌کنند، امین هستی.»<sup>6</sup> به من نظر کن و دعای مرا که درباره بندگان، قوم اسرائیل، شب و روز به حضور تو تقدیم می‌کنم، بشنو. اعتراف می‌کنم که ما به تو گناه کرده‌ایم! بلی، من و قوم من مرتکب گناه بزرگی شده‌ایم و دستورات و احکام تو را که توسط خدمتگزار خود موسی به ما دادی، اطاعت نکرده‌ایم.<sup>8</sup> اینک این سخنان خود را که به موسی فرمودی به یاد آور: «اگر گناه کنید، شما را در میان امتها پراکنده خواهم ساخت.»<sup>9</sup> اما اگر بسوی من بازگردید و از احکام من اطاعت کنید، حتی اگر در دورترین نقاط جهان به تبعید رفته باشید، شما را

کاهنان، رهبران، بزرگان و حتی کسانی که باید در این کار شرکت کنند از نقشه‌هایم بی‌اطلاع بودند.  
<sup>17</sup> آنگاه به ایشان گفتم: «شما خوب می‌دانید که چه بلایی بسر شهر ما آمده است، شهر ویران شده و دروازه‌هایش سوخته است. بیابید حصار را دوباره بسازیم و خود را از این رسوایی آزاد کنیم!»  
<sup>18</sup> سپس به ایشان گفتم که چه گفتگویی با پادشاه داشته‌ام و چگونه دست خدا در این کار بوده و مرا یاری نموده است. ایشان جواب دادند: «پس دست بکار بشویم و حصار را بسازیم!» و به این ترتیب آمادهٔ این کار خیر شدند.  
<sup>19</sup> ولی وقتی سنبط، طوبیا و چشم عرب از نقشهٔ ما با خبر شدند، ما را مسخره و اهانت کردند و گفتند: «چه می‌کنید؟ آیا خیال دارید به ضد پادشاه شورش کنید؟»  
<sup>20</sup> جواب دادم: «خداي آسمانها، ما را که خدمتگزاران او هستیم یاری خواهد کرد تا این حصار را دوباره بسازیم. ولی شما حق ندارید در امور شهر اورشلیم دخالت کنید، زیرا این شهر هرگز به شما تعلق نداشته است.»

3 آنگاه الیاشیب که کاهن اعظم بود به اتفاق کاهنان دیگر، حصار شهر را تا «برج صد» و «برج حننیل» بازسازی نمودند. سپس «دروازه گوسفند» را ساختند و درهایش را کار گذاشتند و آن را تقدیس کردند.<sup>2</sup> قسمت دیگر حصار را اهالی اریحا و قسمت بعدی را عده‌ای به سرپرستی زکور (پسر امری) بازسازی کردند.  
<sup>3</sup> پسران حسنا «دروازهٔ ماهی» را برپا کردند. ایشان تیرها و درهای آن را کار گذاشتند و قفلها و پشت بندهایش را وصل کردند.<sup>4</sup> مریموت (پسر اوریا ونوه حقوص) قسمت بعدی حصار را تعمیر کرد. در کنار او مشلام (پسر برکیا و نوه مشیزبیل) و صادق (پسر یعنا) قسمت دیگر را تعمیر کردند.<sup>5</sup> اهالی تقوع قسمت بعدی حصار را بازسازی نمودند، ولی بزرگان ایشان از کارفرمایان اطاعت نکردند و از کار کردن امتناع ورزیدند.

نیز زمانی برای بازگشت خود تعیین کردم.  
<sup>7</sup> سپس به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه صلاح بدانند، برای حاکمان منطقهٔ غرب رود فرات نامه بنویسند و سفارش مرا به ایشان بکنند تا اجازه بدهند از آن منطقه عبور کنم و به سرزمین یهودا برسم.»<sup>8</sup> یک نامه هم برای آساف، مسئول جنگ‌های سلطنتی بنویسند و به او دستور بدهند تا برای بازسازی دروازه‌های قلعهٔ کنار خانهٔ خدا و حصار اورشلیم و خانهٔ خودم، به من چوب بدهد.» پادشاه تمام درخواستهای مرا قبول کرد، زیرا دست مهربان خدا بر سر من بود.  
<sup>9</sup> وقتی به غرب رود فرات رسیدم، نامه‌های پادشاه را به حاکمان آنجا دادم. (این را هم باید اضافه کنم که پادشاه برای حفظ جانم، چند سردار سپاه و عده‌ای سواره نظام همراه من فرستاده بود).<sup>10</sup> ولی وقتی سنبط (از اهالی حورون) و طوبیا (یکی از مأموران عمونی) شنیدند که من آمده‌ام، بسیار ناراحت شدند، چون دیدند کسی پیدا شده که می‌خواهد به قوم اسرائیل کمک کند.

<sup>11</sup> من به اورشلیم رفتم و تا سه روز در مورد نقشه‌هایی که خدا دربارهٔ اورشلیم در دلم گذاشته بود، با کسی سخن نگفتم. سپس یک شب، چند نفر را با خود برداشتم و از شهر خارج شدم. من سوار الاغ بودم و دیگران پیاده می‌آمدند.<sup>13</sup> از «دروازهٔ دره» خارج شدم و بطرف «چشمهٔ اژدها» و از آنجا تا «دروازهٔ خاکروبه» رفتم و حصار خراب شدهٔ اورشلیم و دروازه‌های سوخته شدهٔ آن را از نزدیک دیدم.<sup>14</sup> سپس به «دروازهٔ چشمه» و «استخر پادشاه» رسیدم، ولی الاغ من نتوانست از میان خرابه‌ها رد شود.<sup>15</sup> پس بطرف دره قدرون رفتم و از کنار دره، حصار شهر را بازرسی کردم. سپس از راهی که آمده بودم بازگشتم و از «دروازهٔ دره» داخل شهر شدم.

<sup>16</sup> مقامات شهر نفهمیدند که من به کجا و برای چه منظوری بیرون رفته بودم، چون تا آن موقع دربارهٔ نقشه‌هایم به کسی چیزی نگفته بودم. یهودیان اعم از

<sup>17</sup> قسمت‌های دیگر حصار توسط این لایوان بازسازی شد:

رحوم (پسر بانی) قسمتی از حصار را تعمیر کرد. حشیا شهردار نصف شهر قعیله، قسمت دیگر حصار را که در ناحیه او واقع شده بود بازسازی نمود.<sup>18</sup> لدر کنار او بوای (پسر حیناداد) شهردار نصف دیگر قعیله قسمت بعدی را تعمیر نمود.<sup>19</sup> قسمت دیگر حصار را عازر (پسر بشوع) که شهردار مصفه بود از روبروی اسلحه‌خانه تا پیچ حصار تعمیر کرد.<sup>20</sup> قسمت بعدی را باروک (پسر زبای) از سرپیچ حصار تا دروازه خانه الیاشیب کاهن اعظم بازسازی نمود.<sup>21</sup> مریموت (پسر اوریا و نوه هقوص) قسمت بعدی حصار را از دروازه خانه الیاشیب تا انتهای خانه‌اش تعمیر کرد.

<sup>22</sup> قسمت‌های دیگر حصار توسط این کاهنان بازسازی شد:

کاهنانی که از حومه اورشلیم بودند قسمت بعدی حصار را تعمیر کردند.<sup>23</sup> بنیامین، حشوب و عزریا (پسر معسیا و نوه عننیا) قسمت دیگر حصار را که مقابل خانه‌شان قرار داشت تعمیر کردند.<sup>24</sup> بنوی (پسر حیناداد) قسمت دیگر حصار را از خانه عزریا تا پیچ حصار تعمیر کرد.<sup>25</sup> فالال (پسر اوزای) از پیچ حصار تا برج کاخ بالایی پادشاه که نزدیک حیاط زندان است نوسازی کرد. قسمت بعدی را فدایا (پسر فرعوش) تعمیر نمود.<sup>26</sup> خدمتگزاران خانه خدا که در عوفل زندگی می‌کردند، حصار را از مشرق «دروازه آب» تا برج بیرونی تعمیر کردند.<sup>27</sup> اهالی تقوع حصار را از برج بیرونی تا «دیوار عوفل» بازسازی کردند.<sup>28</sup> دسته‌ای از کاهنان نیز قسمتی از حصار را که از «دروازه اسب» شروع می‌شد تعمیر کردند؛ هر یک از ایشان حصار مقابل خانه خود را بازسازی نمودند.<sup>29</sup> صادوق (پسر امیر) هم حصار مقابل خانه خود را تعمیر کرد. قسمت بعدی را شمعی (پسر شکنیا) نگهبان دروازه شرقی، بازسازی نمود.<sup>30</sup> حننیا (پسر شلمیا) و حانون (پسر ششم صالاف)، قسمت‌های بعدی را تعمیر کردند، مشلام (پسر برکیا)

کیویاداع (پسر فاسیح) و مشلام (پسر بسودیا) «دروازه گهنه» را تعمیر نمودند. ایشان تیرها را نصب کردند، درها را کار گذاشتند و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کردند.<sup>7</sup> در کنار ایشان ملتیا اهل جبعون، یادون اهل میرونوت و اهالی جبعون و مصفه قسمت بعدی حصار را تا مقر حاکم ناحیه غرب رود فرات تعمیر کردند.<sup>8</sup> عزریئیل (پسر حرهایا) که از زرگران بود قسمت بعدی را تعمیر کرد. در کنار او حننیا که از عطاران بود قسمت دیگر حصار را بازسازی نمود. به این ترتیب آنها حصار اورشلیم را تا «دیوار عریض» تعمیر کردند.<sup>9</sup> قسمت بعدی را رفایا (پسر حور) تعمیر کرد. او شهردار نصف شهر اورشلیم بود.<sup>10</sup> یایا (پسر حروماف) قسمت دیگر حصار را که نزدیک خانه‌اش بود تعمیر کرد. قسمت بعدی را حطوش (پسر حشبنیا) بازسازی نمود.<sup>11</sup> ملکیا (پسر حاریم) و حشوب (پسر فحت مواب) برج توراها و قسمت بعدی حصار را تعمیر کردند.<sup>12</sup> سلوم (پسر هلوحیش) و دختران او قسمت بعدی را ساختند. او شهردار نصف شهر اورشلیم بود.

<sup>13</sup> حانون به اتفاق اهالی زانوح «دروازه دره» را ساخت، درها را کار گذاشت و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد؛ سپس پانصد متر از حصار را تا «دروازه خاکروبه» تعمیر نمود.

<sup>14</sup> ملکیا (پسر رکاب)، شهردار بیت هکاریم، «دروازه خاکروبه» را تعمیر کرد و درها را کار گذاشت و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد.

<sup>15</sup> سلون (پسر کلحوزه)، شهردار مصفه، «دروازه چشمه» را تعمیر کرد و تیرها و درها را کار گذاشت و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد. سپس حصار را از «حوض سیلوحا» که کنار باغ پادشاه بود تا پله‌هایی که به بخش شهر داود می‌رسید، تعمیر کرد.<sup>16</sup> لدر کنار او نحمیا (پسر عزبوق)، شهردار نصف شهر بیت‌صور، حصار را تا مقابل آرامگاه داود و تا مخزن آب و قرارگاه نظامی تعمیر کرد.

<sup>10</sup> از طرف دیگر، کارفرمایان لب به اعتراض گشوده، گفتند: «کارگران خسته شده‌اند. آوار آنقدر زیاد است که ما به تنهایی نمی‌توانیم آن را جمع کنیم و حصار را تعمیر نمائیم.»

<sup>11</sup> ادرضمن، دشمنان ما توطئه می‌چیندند که مخفیانه بر سر ما بریزند و نابودمان کنند و جلو کار را بگیرند. <sup>12</sup> یهودیانی که در شهرهای دشمنان ما زندگی می‌کردند بارها به ما هشدار دادند که مواظب حملهٔ دشمنان باشیم. <sup>13</sup> پس، از هر خاندان نگهبانانی تعیین کردم و ایشان را با شمشیر و نیزه و کمان مجهز نمودم تا در پشت حصار بایستند و از قسمتهایی که در آنجا حصار هنوز ساخته نشده بود محافظت کنند.

<sup>14</sup> سپس با در نظر گرفتن موقعیتی که داشتیم، سران قوم و مردم را جمع کردم و به ایشان گفتم: «از کسی نترسید! فراموش نکنید که خداوند، عظیم و مهیب است، پس باخاطر هموطنان و خانه و خانوادهٔ خود بجنگید!»

<sup>15</sup> دشمنان ما فهمیدند که ما به توطئه ایشان پی برده‌ایم و خدا نقشه‌شان را بهم زده است. پس ما سرکار خود بازگشتیم. <sup>16</sup> <sup>17</sup> ولی از آن روز به بعد، نصف کارگران کار می‌کردند و نصف دیگر با نیزه و سپر و کمان و زره مسلح شده، نگهبانی می‌دادند. سران قوم از کسانی که مشغول بازسازی حصار بودند حمایت می‌کردند. حتی کسانی که بار می‌بردند با یک دست کار می‌کردند و با دست دیگر اسلحه حمل می‌نمودند. <sup>18</sup> هر یک از بنایان نیز در حین کار شمشیر به کمر داشتند. شیبورچی کنار من ایستاده بود تا در صورت مشاهده خطر، شیبور را به صدا درآورد. <sup>19</sup> به سران قوم و مردم گفتم: «محل کار ما آنقدر وسیع است که ما روی حصار در فاصله‌های دور از یکدیگر قرار داریم، <sup>20</sup> پس هر وقت صدای شیبور را شنیدید فوری نزد من جمع شوید. خدای ما برای ما خواهد جنگید.»

<sup>21</sup> ما از طلوع تا غروب آفتاب کار می‌کردیم و همیشه نصف مردها سر پست نگهبانی بودند. <sup>22</sup> ادرضمن به کارفرمایان و دستیاران ایشان گفتم که باید شبها در

حصار مقابل خانهٔ خود را بازسازی کرد. <sup>31</sup> ملکیا که از زرگران بود قسمت بعدی حصار را تا خانه‌های خدمتگزاران خانه خدا و خانه‌های تاجران که در مقابل «دروازه بازرسی» قرار داشتند و تا برجی که در پیچ حصار است، تعمیر کرد. <sup>32</sup> زرگران و تاجران بقیه حصار را تا «دروازه گوسفند» بازسازی نمودند.

وقتی سنباط شنید که ما یهودیان مشغول تعمیر حصار هستیم بشدت عصبانی شد و در حضور همراهان و افسران سامری، ما را مسخره کرده، گفت: «این یهودیان ضعیف چه می‌کنند؟ آیا خیال می‌کنند با تقدیم قربانی می‌توانند در یک روز حصار را بسازند؟ آیا می‌توانند از خرابه‌های این شهر سوخته، سنگهایی برای بازسازی حصار تهیه کنند؟»

<sup>3</sup> طوبیا که در کنار او ایستاده بود با ریشخند گفت: «حصار آنقدر سست است که حتی اگر یک روباه از روی آن رد شود، خراب خواهد شد!»

<sup>4</sup> آنگاه من دعا کردم: «ای خدای ما، دعای ما را بشنو! ببین چگونه ما را مسخره می‌کنند. بگذار هر چه به ما می‌گویند بر سر خودشان بیاید. آنها را به سرزمینی بیگانه تبعید کن تا مزه اسیری را بچشند. <sup>5</sup> این بدی ایشان را فراموش نکن و گناهانشان را نبخش، زیرا به ما که حصار را می‌سازیم امانت کرده‌اند.»

<sup>6</sup> پس به بازسازی حصار ادامه دادیم و چیزی نگذشت که نصف بلندی آن تمام شد، چون مردم با اشتیاق زیاد کار می‌کردند.

<sup>7</sup> وقتی سنباط، طوبیا، عرب‌ها، عمونی‌ها و اشودوی‌ها شنیدند که کار بسرعت پیش می‌رود و شکافهای دیوار تعمیر می‌شود، بسیار عصبانی شدند، <sup>8</sup> و توطئه چیدند که به اورشلیم حمله کنند و آشوب به پا نمایند و جلو پیشرفت کار را بگیرند. <sup>9</sup> ما به حضور خدای خود دعا کردیم و برای حفظ جان خود، در شهر نگهبانانی قرار دادیم تا شب و روز نگهبانی بدهند.

قرض می‌دهیم. از شما هم می‌خواهم از رباخواری دست بردارید.<sup>11</sup> مزرعه‌ها، تاکستانها، باغهای زیتون و خانه‌هایشان را و نیز سودی را که از ایشان گرفته‌اید همین امروز پس بدهید.»

<sup>12</sup>اِروسا و بزرگان جواب دادند: «آنچه گفتی انجام خواهیم داد. املاکشان را به ایشان پس خواهیم داد و از ایشان چیزی مطالبه نخواهیم کرد.»

آنگاه کاهنان را احضار کردم و از روسا و بزرگان خواستم در حضور ایشان قسم بخورند که این کار را خواهند کرد.<sup>13</sup> سپس شال کمر خود را باز کرده، تکان دادم و گفتم: «خدا اینچنین شما را از خانه و داری‌تان بکند، اگر به قول خود وفا نکنید.»

تمام قوم با صدای بلند گفتند: «آمین!» و از خداوند تشکر کردند و روساء و بزرگان نیز به قول خود وفا کردند.

<sup>14</sup>در ضمن، در طول دوازده سالی که من حاکم یهودا بودم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم سلطنت اردشیر پادشاه پارس، نه خودم و نه برادرانم، از غذای مخصوص حاکمان استفاده نکردیم.<sup>15</sup> حاکمان قبلی، علاوه بر خوراک و شرابی که از مردم می‌گرفتند، روزی چهل مثقال نقره نیز از ایشان مطالبه می‌کردند و مأموران آنها نیز بر مردم ظلم می‌کردند، ولی من هرگز چنین کاری نکردم، زیرا از خدا می‌ترسیدم.<sup>16</sup> من در کار ساختن حصار شهر مشغول بودم و مزرعه‌ای برای خود نخریدم. از مأمورانم خواستم که وقت خود را صرف تعمیر حصار شهر کنند.<sup>17</sup> از این گذشته، علاوه بر مهمانانی که از قوم‌های دیگر داشتم، هر روز صد و پنجاه نفر از مردم یهود و بزرگانشان سر سفرهٔ من خوراک می‌خورندند.<sup>18</sup> هر روز یک گاو، شش گوسفند پرواری و تعداد زیادی مرغ برای خوراک، و هر ده روز یکبار، مقدار زیادی از انواع گوناگون شرابها تدارک می‌دیدم. با وجود این، هرگز از مردم نخواستم سهمیهٔ مخصوص را که به حاکمان تعلق داشت به من بدهند، زیرا بار این مردم بقدر کافی سنگین بود.

اورشلیم بمانند تا بتوانیم در شب نگرهبانی بدهیم و در روز کار کنیم.<sup>19</sup> در تمام این مدت هیچکدام از ما لباس خود را در نیوریدیم و همیشه با خود اسلحه داشتیم، هم من، هم برادرانم، هم افرام و هم محافظانم. حتی وقتی برای آب خوردن می‌رفتیم، اسلحهٔ خود را به زمین نمی‌گذاشتیم.

در این وقت جنجال بزرگی برپا شد. عده‌ای از مردان و زنان از یهودیان هم‌نژاد خود شکایت کردند.<sup>2</sup> بعضی از آنها می‌گفتند: «تعداد افراد خانوادهٔ ما زیاد است و ما نان کافی نداریم که بخوریم و زنده بمانیم.»

<sup>3</sup>عده‌ای دیگر می‌گفتند: «ما مجبوریم مزرعه، باغ انگور و حتی خانه خود را گرو بگذاریم تا بتوانیم گندم تهیه کنیم و از گرسنگی تلف نشویم.»

<sup>4</sup>برخی دیگر نیز می‌گفتند: «ما پول قرض کرده‌ایم تا مالیات مزرعه و تاکستان خود را به پادشاه بپردازیم.<sup>5</sup> ما برادران ایشانیم و فرزندان ما هم مثل فرزندان ایشان یهودی‌اند، اما ما مجبوریم بچه‌های خود را بفروشیم. قبلاً بعضی از دختران خود را فروخته‌ایم و پول نداریم آنها را باز خرید کنیم، چون مزرعه‌ها و تاکستانهای ما هم در گرو است.»

<sup>6</sup>وقتی این شکایت را شنیدم بسیار عصبانی شدم و پس از فکر کردن، روسا و بزرگان قوم را سرزنش کرده، گفتم: «چرا بر برادران یهودی خود ظلم می‌کنید؟» سپس عدهٔ زیادی را جمع کردم و این یهودیان را به پای میز محاکمه کشیده،<sup>8</sup> گفتم: «ما تا آنجا که توانسته‌ایم برادران یهودی خود را که به اسارت فروخته شده بودند باز خرید کرده‌ایم. حال، شما ایشان را مجبور می‌کنید خود را به شما بفروشند. مگر ممکن است یک یهودی به برادر یهودی خود فروخته شود؟» آنها برای دفاع از خود جوابی نداشتند.

<sup>9</sup>در ادامهٔ حرف‌هایم گفتم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست! مگر از خدا نمی‌ترسید؟ چرا می‌خواهید کاری کنید که دشمنانمان ما را مسخره کنند.<sup>10</sup> من و برادران و افرام به برادران یهودی، بدون سود پول و غله

<sup>19</sup>ای خدای من، مرا به یاد آور و بسبب آنچه برای این قوم کرده‌ام مرا برکت ده.

سنبلط، طوبیا، چشم عرب و بقیه دشمنان ما **6** شنیدند که کار تعمیر حصار رو به اتمام است (هر چند تمام درهای دروازه‌ها را کار نگذاشته بودیم)، پس سنبلط و چشم برای من پیغام فرستادند که در یکی از دهات دشت اونو به دیدن ایشان بروم. ولی من پی بردم که می‌خواهند به من آسیبی برسانند؛ پس جوابشان را اینطور دادم: «من مشغول کار مهمی هستم و نمی‌توانم دست از کارم بکشم و دیدن شما بیایم.»  
<sup>4</sup>ایشان چهار بار برای من همان پیغام را فرستادند و من هم هر بار همان جواب را دادم. <sup>7</sup>بار پنجم، مأمور سنبلط با یک نامه سرگشاده پیش من آمد؛ <sup>6</sup>مضمون نامه چنین بود:

«چشم به من می‌گوید که بین مردم شایع شده که تو و یهودیان قصد شورش دارید، و به همین جهت است که دور شهر اورشلیم حصار می‌کشی؛ و بنا به این گزارش، تو می‌خواهی پادشاه ایشان بشوی. <sup>7</sup>از این گذشته انبیاپی تعیین کرده‌ای تا در اورشلیم مردم را دور خود جمع کنند و بگویند که نحمیا پادشاه است. مطمئن باش این خبرها به گوش اردشیر پادشاه خواهد رسید. پس بهتر است پیش من بیایی تا در این مورد با هم مشورت کنیم.»

<sup>8</sup>جواب دادم: «آنچه می‌گویی حقیقت ندارد. اینها ساخته و پرداخته خودت است.»  
<sup>9</sup>آنها می‌خواستند با این حرفها ما را بترسانند تا از کار دست بکشیم. ولی من دعا کردم تا خدا مرا تقویت کند.

<sup>10</sup>شمعیا (پسر دلایا و نوه مهیطبئیل) در خانه خود بست نشسته بود و من به دیدنش رفتم. وقتی مرا دید، گفت: «باید هر چه زودتر در خانه خدا مخفی بشویم و درها را قفل کنیم. چون امشب می‌آیند تو را بکشند!»

<sup>11</sup>ولی من جواب دادم: «آیا می‌شود مردی مثل من از خطر فرار کند؟ من حق ندارم برای حفظ جانم داخل خانه خدا بشوم. من هرگز این کار را نمی‌کنم.»  
<sup>12</sup>و <sup>13</sup>بعد فهمیدم که پیغام شمعیا از طرف خدا نبود، بلکه طوبیا و سنبلط او را اجبر کرده بودند تا مرا بترسانند و وادار کنند به خانه خدا فرار کنم و مرتکب گناه بشوم تا بتوانند مرا رسوا کنند.  
<sup>14</sup>آنگاه دعا کردم: «ای خدای من، طوبیا و سنبلط را بسزای اعمالشان برسان و نیز به یادآور که چگونه نوعدیه نبیه و سایر انبیا می‌خواستند مرا بترسانند.»  
<sup>15</sup>اگر انجام کار بازسازی حصار اورشلیم در بیست و پنجم ماه ایلول تمام شد. این کار پنجاه و دو روز طول کشید. <sup>16</sup>وقتی دشمنان ما که در سرزمینهای مجاور ما بودند این را دیدند، رسوا شدند و فهمیدند که این کار با کمک خدای ما تمام شده است.

<sup>17</sup>در این مدت نامه‌های زیادی بین طوبیا و بزرگان یهودا رد و بدل شد. <sup>18</sup>در یهودا بسیاری با او همدست شده بودند، چون هم خودش داماد شکنیا (پسر آرح) بود و هم پسرش یهوحتان با دختر مشلام (پسر برکیا) ازدواج کرده بود. <sup>19</sup>مردم پیش من از طوبیا تعریف می‌کردند، و هر چه از من می‌شنیدند به او خبر می‌دادند. طوبیا هم برای اینکه مرا بترساند، نامه‌های تهدیدآمیز برایم می‌نوشت.

**7** پس از آنکه حصار شهر را تعمیر کردیم و دروازه‌ها را کار گذاشتیم و نگهبانان و نوازندگان و لاریان را سرکار گماشتیم، <sup>2</sup>مسئولیت اداره شهر اورشلیم را به برادرم حناتی و حننیا واگذار کردم. حننیا فرمانده قلعه نظامی و مردی بسیار امین بود و در خداترسی کسی به پای او نمی‌رسید. <sup>3</sup>به ایشان دستور دادم که صبحها دروازه‌های اورشلیم را بعد از بالا آمدن آفتاب باز کنند و شبها نیز نگهبانان قبل از ترک پستشان دروازه‌ها را ببندند و قفل کنند. درضمن، گفتم نگهبانانی از اهالی اورشلیم تعیین کنند تا نگهبانی بدهند و هرکس خانه‌اش نزدیک حصار است، نگهبان آن قسمت حصار باشد. <sup>4</sup>شهر اورشلیم بسیار

وسیع بود و جمعیت آن کم، و هنوز خانه‌ها بازسازی نشده بود.

### اسامی کسانی که از تبعید بازگشتند

(عزرا 2: 1-70)

<sup>5</sup>آنگاه خدای من در دلم گذاشت که تمام سران و بزرگان و اهالی شهر را برای بررسی نسب‌نامه‌هایشان جمع کنم. نسب‌نامه‌های کسانی را که قبلاً به یهودا بازگشته بودند در کتابی با این مضمون یافتیم:

<sup>6</sup>عدد زیادی از یهودیانی که نبوکدنصر، پادشاه بابل آنها را اسیر کرده به بابل برده بود، به یهودا و اورشلیم بازگشتند و هرکس به زادگاه خود رفت.

<sup>7</sup>رهبران یهودیان در این سفر عبارت بودند از: زروبابل، یهوشع، نحمیا، عزریا، رعمیا، نحماتی، مردخای، بلشان، مسفارت، بغوای، نحوم، بعنه.

نام طایفه‌های یهودیانی که به وطن بازگشتند و تعداد آنها به شرح زیر است:

<sup>8-38</sup>از طایفه فرعوش 172ر2 نفر؛

از طایفه شفتییا 372 نفر؛

از طایفه آرح 652 نفر؛

از طایفه فحت مواب (که از نسل یسوع و یوآب بود)

2ر818 نفر؛

از طایفه عیلام 1ر254 نفر؛

از طایفه زتوه 84 نفر؛

از طایفه زکای 760 نفر؛

از طایفه بنوی 648 نفر؛

از طایفه ببای 628 نفر؛

از طایفه ازجد 322ر2 نفر؛

از طایفه ادونیقام 667 نفر؛

از طایفه بغوای 2ر067 نفر؛

از طایفه عادین 655 نفر؛

از طایفه اظیر (که از نسل حزقیابا بود) 98 نفر؛

از طایفه حاشوم 328 نفر؛

از طایفه بیصای 324 نفر؛

از طایفه حاریف 112 نفر؛

از طایفه جبعون 95 نفر؛

از طایفه‌های بیت‌لحم و نطوفه 188 نفر؛

از طایفه عناتوت 128 نفر؛

از طایفه بیت عزموت 42 نفر؛

از طایفه‌های قریت یعاریم، کفیره،

و بنیروت 743 نفر؛

از طایفه‌های رامه و جبع 621 نفر؛

از طایفه مخماس 122 نفر؛

از طایفه‌های بیت‌نیل و عای 123 نفر؛

از طایفه نبوی 52 نفر؛

از طایفه عیلام 1ر254 نفر؛

از طایفه حاریم 320 نفر؛

از طایفه اریحا 345 نفر؛

از طوایف لود، حادید و اونو 721 نفر؛

از طایفه سناعه 3ر930 نفر.

<sup>39-42</sup>تعداد کاهناتی که به وطن بازگشتند به شرح

زیر است:

از طایفه یدعیا (که از نسل یسوع بود) 973 نفر؛

از طایفه امیر 1ر052 نفر؛

از طایفه فشحور 1ر247 نفر؛

از طایفه حاریم 1ر017 نفر.

<sup>43-44</sup>تعداد لاویانی که به وطن بازگشتند به شرح

زیر است:

از طایفه‌های یسوع و قدمی‌نیل (که از نسل هودویا

بودند) 74 نفر؛

خوانندگان و نوازندگان خانه خدا (که از نسل آساف

بودند) 148 نفر؛

نگهبانان خانه خدا (که از نسل شلوم، اظیر، ظلمون،

عقوب، حطیطا و شوبای بودند) 138 نفر.

<sup>46-56</sup>خدمتگزاران خانه خدا که به وطن بازگشتند از

طایفه‌های زیر بودند:

صیحا، حسوفا، طباعوت، قیروس،

سیعا، فادون، لبانه، حجابه،

شلمای، حانان، جدیل، جحر،

رآیا، رصین، نقودا، جزام، عزه،

فاسیح، بیسای، معونیم،

نغوسیم، بقوق، حقوما، حرور،

بصلوت، محیدا، حرشا،

برقوس، سیسرا، تامح،

کاهنان هدیه کرد. سران قوم نیز 168 کیلوگرم طلا و 1250 کیلوگرم نقره و بقیه قوم 168 کیلوگرم طلا، 140 کیلوگرم نقره و 67 دست لباس برای کاهنان تقدیم کردند.

<sup>73</sup> پس کاهنان، لایوان، نگهبانان، خوانندگان و نوازندگان، خدمتگزاران خانه خدا و بقیه قوم به یهودا آمدند و تا ماه هفتم همه آنها در شهرهای خود مستقر شدند.

8 در روز اول ماه هفتم، تمام بنی اسرائیل به اورشلیم آمدند و در میدان روبروی «دروازه آب» جمع شدند و از عزرای کاهن خواستند تا کتاب تورات موسی را که خداوند به قوم اسرائیل عطا کرده بود، بیاورد و بخواند.

پس عزرا تورات موسی را آورد و بالای یک منبر چوبی رفت که مخصوص این کار ساخته شده بود تا موقع خواندن، همه بتوانند او را ببینند. سپس، در میدان روبروی «دروازه آب» ایستاد و وقتی کتاب را باز کرد، همه به احترام آن بلند شدند. او از صبح زود تا ظهر از کتاب تورات خواند. تمام مردان و زنان و بچه‌هایی که در سنی بودند که می‌توانستند بفهمند، با دقت گوش می‌دادند. در طرف راست او منتبیا، شمع، عنایا، اوریا، حلقیا، معسیا و در طرف چپ او فدایا، میشانیل، ملکیا، حاشوم، حشبدانه، زکریا و مشلام ایستاده بودند.

<sup>6</sup> عزرا گفت: «سپاس بر خداوند، خدای عظیم!» و تمام قوم دسته‌های خود را بلند کرده، در جواب گفتند: «آمین!» و روی بر خاک نهاده، خداوند را پرستش کردند.

<sup>7</sup> سپس تمام قوم بر پا ایستادند و لایوان کتاب تورات را برای آنها خواندند و ترجمه و تفسیر کردند تا مردم آن را بفهمند. این لایوان عبارت بودند از: یشوع، باتی، شریبا، یامین، عقوب، شبتای، هودیا، معسیا، قلیبط، عزریا، یوزاباد، حنان و فلایا. <sup>9</sup> وقتی مردم مطالب تورات را شنیدند، گریه کردند.

پس عزرای کاهن و نحمیا که حاکم بود و لایوان که تورات را تفسیر می‌کردند به قوم گفتند: «در چنین

نصیح، حطیفا. <sup>59,68,67</sup> این افراد نیز که از نسل خادمان سلیمان پادشاه بودند به وطن بازگشتند:

سوطای، صوفرت، فریدا، یعله، درقون، جدیل، شفتلیا، حطیل، فوخرت حطبائیم، آمون. <sup>60</sup> خدمتگزاران خانه خدا و نسل خادمان سلیمان پادشاه، جمعاً 392 نفر بودند.

<sup>61</sup> در این هنگام گروهی دیگر از نسل ملح، نل حرشا، کروب، ادان و امیر، به اورشلیم و سایر شهرهای یهودا بازگشتند. آنها نمی‌توانستند از طریق نسب‌نامه‌های خود ثابت کنند که اسرائیلی‌اند. <sup>62</sup> اینها از طایفه‌های دلایا، طوییا و نقودا بودند که جمعاً 642 نفر می‌شدند.

<sup>63</sup> از کاهنان سه طایفه به نامهای حبابا و هقوص و برزلائی به اورشلیم بازگشتند. (بزرگ طایفه برزلائی همان برزلائی است که با یکی از دختران برزلائی جلعادی ازدواج کرد و نام خانوادگی او را روی خود گذاشت). <sup>64</sup> ولی ایشان چون نتوانستند از طریق نسب نامه‌های خود ثابت کنند که از نسل کاهنان هستند، از کهنانت اخراج شدند. <sup>65</sup> حاکم یهودیان به ایشان اجازه نداد از قربانیهای سهم کاهنان بخورند تا اینکه بوسیله اوریم و تمیم\* از طرف خداوند معلوم شود که آیا ایشان واقعاً از نسل کاهنان هستند یا نه.

<sup>66,67</sup> پس جمعاً 42360 نفر به سرزمین یهودا برگشتند. علاوه بر این تعداد، 7337 غلام و کنیز و 245 نوازنده مرد و زن نیز به وطن بازگشتند. <sup>68,69</sup> آنها 736 اسب، 245 قاطر، 435 شتر و 6720 الاغ با خود بردند.

<sup>70,71,72</sup> برخی از مردم برای بازسازی خانه خدا هدایا تقدیم کردند. حاکم یهودیان حدود هشت و نیم کیلوگرم طلا، 50 جام و 530 دست لباس برای

\* اوریم و تمیم دو شی‌ای بودند که بوسیله آنها خواست خدا را تشخیص می‌دادند.



خداوند، خدایشان با صدای بلند برای ایشان خوانده شد و سه ساعت دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و همه خداوند، خدای خود را پرستش نمودند.<sup>4</sup> سپس یک دسته از لایوان به نامهای یسوع، بانی، قدمی‌نیل، شبنیا، بونی، شربیا، بانی و کنانی روی سکو ایستادند و با صدای بلند نزد خداوند، خدای خود دعا کردند.

<sup>5</sup>آنگاه یسوع، قدمی‌نیل، بانی، حشینیا، شربیا، هودیا، شبنیا و فتحیاحه همگی از لایوان بودند با این کلمات قوم را در دعا هدایت کردند: «برخیزید و خداوند، خدای خود را که از ازل تا ابد باقی است، ستایش کنید!

«سیاس بر نام پرجلال تو که بالاتر از تمام تمجیدهای ماست! <sup>6</sup>تو تنها خداوند هستی. آسمانها و ستارگان را تو آفریدی؛ زمین و دریا و موجودات آنها را تو به وجود آوردی؛ تو به همه اینها حیات بخشیدی. تمام فرشتگان آسمان، تو را سجده می‌کنند.<sup>7</sup> «ای خداوند، تو همان خدایی هستی که ابرام را انتخاب کردی، او را از شهر اور کلدانی‌ها بیرون آوردی و نام او را به ابراهیم تبدیل نمودی.<sup>8</sup> او نسبت به تو امین بود و تو با او عهد بستی و به او وعده دادی که سرزمین کنعانی‌ها، حیثی‌ها، اموری‌ها، فرزی‌ها، یبوسی‌ها و جرجاشی‌ها را به او و به فرزندان او ببخشی. تو به قول خود عمل کردی، زیرا امین هستی.

<sup>9</sup>«تو رنج و سختی اجداد ما را در مصر دیدی و آه و ناله آنها را در کنار دریای سرخ شنیدی.<sup>10</sup> معجزات بزرگی به فرعون و سرداران و قوم او نشان دادی، چون می‌دیدید چگونه مصریها بر اجداد ما ظلم می‌کنند. بسبب این معجزات، شهرت یافتی و شهرتت تا به امروز باقی است.<sup>11</sup> دریا را شکافتی و از میان آب، راهی برای عبور قوم خود آماده ساختی و دشمنانی را که آنها را تعقیب می‌کردند به دریا انداختی و آنها مثل سنگ به ته دریا رفتند و غرق شدند.<sup>12</sup> در روز، با ستون ابر و در شب با ستون آتش، اجداد ما را در راهی که می‌بایست می‌رفتند هدایت کردی.

روزی نباید گریه کنید! چون امروز روز مقدس خداوند، خدای شماسست.<sup>10</sup> نباید غمگین باشید، بلکه باید جشن بگیرید و شاد باشید، بخورید و بنوشید و از خوراک خود به فقرا بدهید. این شادی خداوندی، مایه قوت شما خواهد بود!»

<sup>11</sup>لایوان هم مردم را ساکت می‌کردند و می‌گفتند: «امروز روز مقدسی است، پس گریه نکنید و محزون نباشید.»

<sup>12</sup>قوم رفتند، خوردند و نوشیدند، خوراک برای فقرا فرستادند و شادی کردند، زیرا کلام خدا را که برای ایشان خوانده شده بود فهمیده بودند.

<sup>13</sup>روز بعد، سران طایفه‌ها با کاهنان و لایوان نزد عزرا جمع شدند تا مطالب تورات را از او بشنوند.<sup>14</sup> وقتی تورات خوانده شد، آنها متوجه شدند که خداوند به موسی فرموده بود قوم اسرائیل در مدتی که عید خیمه‌ها را جشن می‌گیرند، باید در خیمه‌ها زندگی کنند<sup>15</sup> و تأکید شده بود که در تمام شهرهای اسرائیل و در شهر اورشلیم، اعلام شود که قوم به کوهها بروند و شاخه‌های درختان زیتون، آس، نخل و سایر درختان سایه‌دار بیاورند و خیمه درست کنند.

<sup>16</sup>پس قوم رفتند و شاخه‌های درخت آوردند و روی پشت بام و در حیاط خود، در حیاط خانه‌ها، در میدان «دروازه آب» و در میدان «دروازه افرایم»، خیمه‌ها درست کردند.<sup>17</sup> تمام کسانی که از تبعید بازگشته بودند در مدت هفت روز عید، در سایه‌بانهایی که ساخته بودند به سر بردند. آنها بی‌نیابت شاد بودند. از زمان یسوع به بعد، این مراسم رعایت نشده بود.<sup>18</sup> در آن هفت روز جشن، عزرا هر روز از کتاب تورات می‌خواند. روز هشتم مطابق دستور موسی، جمع شده، با عبادت خدا جشن را به پایان رساندند.

9 در روز بیست و چهارم همان ماه، بنی اسرائیل جمع شدند تا روزه بگیرند. آنها لباس عزا برتن داشتند و بر سر خود خاک ریخته بودند. بنی اسرائیل که خود را از تمام بیگانگان جدا کرده بودند ایستادند و به گناهان خود و اجدادشان اعتراف نمودند.<sup>3</sup> حدود سه ساعت از تورات

شدند و تو اهالی آنجا را مغلوب ایشان ساختی تا هرطور که بخواهند با پادشاهان و مردم آنجا رفتار کنند.<sup>25</sup> قوم تو شهرهای حصاردار و زمینهای حاصلخیز را گرفتند، خانه‌هایی را که پر از چیزهای خوب بود از آن خود ساختند، و چاههای آب و باغهای انگور و زیتون و درختان میوه را تصرف کردند. آنها خوردند و سیر شدند و از نعمتهای بی‌حد تو برخوردار گشتند.

<sup>26</sup> «ولی ایشان نافرمانی کردند و نسبت به تو باغی شدند. به دستورات تو توجه نکردند و انبیای تو را که سعی داشتند ایشان را بسوی تو باز گردانند، کشتند و با این کارها به تو اهانت نمودند.<sup>27</sup> پس تو نیز آنها را در چنگ دشمن اسیر کردی تا بر ایشان ظلم کنند. اما وقتی از ظلم دشمن نزد تو ناله کردند، تو از آسمان، دعای ایشان را شنیدی و بسبب رحمت عظیم خود رهبرانی فرستادی تا ایشان را از چنگ دشمن نجات دهند.<sup>28</sup> ولی وقتی از امنیت برخوردار شدند باز گناه کردند. آنگاه تو به دشمن اجازه دادی بر ایشان مسلط شود. با این حال، وقتی قومت بسوی تو بازگشتند و کمک خواستند، از آسمان به ناله ایشان گوش دادی و با رحمت عظیم خود ایشان را بارها نجات بخشیدی.<sup>29</sup> به ایشان هشدار دادی تا دستورات تو را اطاعت کنند، ولی بجای اطاعت از احکام حیاتبخش تو، با تکبر و سرسختی از تو رو برگردانیدند و احکام تو را زیر پا گذاشتند.<sup>30</sup> سالها با ایشان مدارا کردی و بوسیله روح خود توسط انبیاء به ایشان هشدار دادی، ولی ایشان توجه نکردند. پس باز اجازه دادی قومهای دیگر بر ایشان مسلط شوند.<sup>31</sup> ولی باز بسبب رحمت عظیم خود، ایشان را بکلی از بین نبردی و ترک نگفتی، زیرا تو خدایی رحیم و مهربان هستی!

<sup>32</sup> «و حال ای خدای ما، ای خدای عظیم و قادر و مهیب که به وعده‌های پر از رحمت خود وفا می‌کنی، این همه رنج و سختی که کشیده‌ایم در نظر تو ناچیز نباید. از زمانی که پادشاهان آشور بر ما پیروز شدند تا امروز، بلاهای زیادی بر ما و پادشاهان و بزرگان و کاهنان و انبیاء و اجداد ما

<sup>13</sup> «تو بر کوه سینا نزول فرمودی و از آسمان با ایشان سخن گفتی و قوانین خوب و احکام راست به ایشان بخشیدی.<sup>14</sup> توسط موسی شریعت را به آنان دادی و روز مقدس سبت را عطا کردی.<sup>15</sup> وقتی گرسنه شدند، از آسمان به ایشان نان دادی، وقتی تشنه بودند، از صخره به ایشان آب دادی. به آنها گفتی به سرزمینی که قسم خورده بودی به ایشان بدهی داخل شوند و آن را به تصرف خود در بیاورند.<sup>16</sup> ولی اجداد ما متکبر و خودسر بودند و نخواستند از دستورات تو اطاعت کنند.<sup>17</sup> آنها نه فقط به دستورات تو گوش ندادند و معجزاتی را که برای ایشان کرده بودی فراموش نمودند، بلکه باغی شدند و رهبری برای خود انتخاب کردند تا دوباره به مصر، سرزمین بردگی برگردند. ولی تو خدایی بخشنده و رحیم و مهربان هستی؛ تو پر از محبت هستی و دیر خشمگین می‌شوی؛ به همین جهت ایشان را ترک نکردی.<sup>18</sup> لبا اینکه به تو اهانت نموده مجسمه گوساله‌ای را ساختند و گفتند: «این خدای ماست که ما را از مصر بیرون آورد.» ایشان بطریق مختلف گناه کردند.<sup>19</sup> ولی تو بسبب رحمت عظیم خود ایشان را در بیابان ترک نکردی و ستون ابر را که هر روز ایشان را هدایت می‌کرد و نیز ستون آتش را که هر شب راه را به ایشان نشان می‌داد، از ایشان دور نساختی.<sup>20</sup> روح مهربان خود را فرستادی تا ایشان را تعلیم دهد. برای رفع گرسنگی، نان آسمانی را به آنها دادی و برای رفع تشنگی، آب به ایشان بخشیدی.<sup>21</sup> چهل سال در بیابان از ایشان نگهداری کردی بطوری که هرگز به چیزی محتاج نشدند؛ نه لباسشان پاره شد و نه پاهای ایشان ورم کرد.

<sup>22</sup> «ایشان را کمک کردی تا قومها را شکست دهند و سرزمین‌هایشان را تصرف کرده، مرزهای خود را وسیع سازند. ایشان سرزمین حبشون را از سیحون پادشاه و سرزمین باشان را از عوج پادشاه گرفتند.<sup>23</sup> جمعیت ایشان را به اندازه ستارگان آسمان زیاد کردی و آنها را به سرزمینی آوردی که به اجدادشان وعده داده بودی.<sup>24</sup> آنها به سرزمین کنعان داخل

نازل شده است.<sup>33</sup> تو عادل هستی و هر بار که ما را مجازات کرده‌ای به حق بوده است، زیرا ما گناه کرده‌ایم.<sup>34</sup> پادشاهان، سران قوم، کاهنان و اجداد ما دستورات تو را اطاعت نکردند و به اخطارهای تو گوش ندادند.<sup>35</sup> ثمر سرزمین پهناور و حاصلخیزی که به ایشان دادی از نعمت‌های فراوان تو برخوردار شدند، ولی تو را عبادت نکردند و از اعمال زشت خود دست برداشتند.

<sup>36</sup> «اما اینک در این سرزمین حاصلخیز که به اجدادمان دادی تا از آن برخوردار شویم، برده‌ای بیش نیستیم.<sup>37</sup> محصول این زمین نصیب پادشاهانی می‌شود که تو بسبب گناهانمان آنها را بر ما مسلط کرده‌ای. آنها هر طور می‌خواهند بر جان و مال ما حکومت می‌کنند و ما در شدت سختی گرفتار هستیم.<sup>38</sup> با توجه به این اوضاع، اینک ای خداوند ما با تو پیمان ناگسستگی می‌بندیم تا تو را خدمت کنیم؛ و سران قوم ما همراه لایوان و کاهنان این پیمان را مهر می‌کنند.»

نحمیای حاکم، اولین کسی بود که این پیمان

## 10

را امضاء کرد. بعد از او صدقیاء، سپس

افراد زیر آن را امضا کردند:

2-8 کاهنان:

سرایا، عزریا، ارمیا،

فشخور، امریا، ملکیا،

حطوش، شبنیا، ملوک،

حاریم، مریموت، عوبدیا،

دانیال، جنتون، باروک،

مشلام، ابیا، میامین،

معزیا، بلجای، شمعیاء.

9-13 لایوان:

یشوع (پسر ازنیا)، بنوی (پسر حیناداد)،

قدمیئیل، شبنیا، هودیا، قلیطا،

فلایا، حانان، میخا، روجب،

حشبیاء، زکور، شربیا، شبنیا،

هودیا، بانئ، بنینو.

14-27 سران قوم:

### متن پیمان

<sup>28</sup> ما مردم اسرائیل، کاهنان، لایوان، نگهبانان، دسته سراینندگان، خدمتگزاران خانه خدا، و تمام کسانی که با زنان، پسران و دختران بالغ خویش که با اطاعت از تورات خدا، خود را از قوم‌های بیگانه جدا کرده‌ایم،<sup>29</sup> به این وسیله با برادران و سران قوم خود متحد شده، قسم می‌خوریم که دستورات خدا را که توسط خدمتگزارش موسی داده شد اطاعت کنیم؛ و اگر از احکام و اوامر او سرپیچی کنیم لعنت خدا بر ما باشد.

<sup>30</sup> قول می‌دهیم که نه دختران خود را به پسران غریبه‌بودی بدهیم و نه بگذاریم پسران ما با دختران غریبه‌بودی ازدواج کنند.

<sup>31</sup> همچنین قول می‌دهیم که اگر قوم‌های بیگانه در روز سبت یا در یکی از روزهای مقدس دیگر بخواهند به ما غله یا چیز دیگری بفروشند، از ایشان نخریم و هر هفت سال یک بار چیزی در زمین نکاریم و قرض برادران یهودی خود را ببخشیم.

<sup>32</sup> عهد می‌بندیم که هر سال هر یک از ما یک سوم مثقال نقره برای مخارج خانه خدا تقدیم کنیم،<sup>33</sup> یعنی برای نان مقدس، هدیه آردی و قربانی‌های سوختنی روزانه، قربانی‌های روزهای سبت و جشنهای ماه نو و جشنهای سالیانه، هدایای مقدس دیگر، قربانی

در املاک اجدادی خود در شهرهای دیگر یهودا باقی ماندند.

این است اسامی رهبران قوم که در اورشلیم ساکن شدند:

<sup>34,35,36</sup> از قبیلهٔ یهودا:

عتایا (عتایا پسر عزیا، عزیا پسر زکریا، زکریا پسر امریا، امریا پسر شفتطیا، شفتطیا پسر مهلائیل و مهلائیل از نسل فارص بود)؛

معسیا (معسیا پسر باروک، باروک پسر کلحوزه، کلحوزه پسر حزیا، حزیا پسر عدایا، عدایا پسر یویاریب، یویاریب پسر زکریا، و زکریا پسر شیلونی بود).

جمعاً 468 نفر از بزرگان نسل فارص در اورشلیم زندگی می‌کردند.

<sup>37,38,39</sup> از قبیلهٔ بنیامین:

سلو (سلو پسر مشلام، مشلام پسر یوعید، یوعید پسر فدایا، فدایا پسر قولایا، قولایا پسر معسیا، معسیا پسر ایتیئیل، ایتیئیل پسر اشعیا بود)؛  
جبای و سلای.

جمعاً 928 نفر از قبیلهٔ بنیامین در اورشلیم زندگی می‌کردند. سر دستهٔ ایشان یونیل پسر زکری و معاون او یهودا پسر هسنوا بود.

<sup>10-14</sup> از کاهنان:

یدعیا (پسر یویاریب)؛

یاکین؛

سرایا (سرایا پسر حلقیا، حلقیا پسر مشلام، مشلام پسر صادق، صادق پسر مرایوت، و مرایوت پسر اخیطوب کاهن اعظم بود). افراد این طایفه که جمعاً 822 نفر می‌شدند در خانهٔ خدا خدمت می‌کردند.

عدایا (عدایا پسر یروحام، یروحام پسر فللیا، فللیا پسر امصی، امصی پسر زکریا، زکریا پسر فشحور و فشحور پسر ملکیا بود). افراد این طایفه جمعاً 242 نفر بودند و از سران خاندانها محسوب می‌شدند.

گناه برای کفار قوم اسرائیل، و برای تمام خدمات خانهٔ خدای ما.

<sup>34</sup> ما کاهنان، لایویان و مردم قول می‌دهیم که مطابق دستور تورات، هیزم مورد نیاز قربانگاه خانهٔ خداوند، خدایمان را تهیه کنیم و هر سال قرعه خواهیم انداخت تا معلوم شود چه قبیله‌ای باید این کار را انجام دهد.

<sup>35</sup> قول می‌دهیم نوبر غله و میوهٔ خود را هر سال به خانهٔ خداوند بیاوریم.

<sup>36</sup> قول می‌دهیم که پسران ارشد و تمام نخست‌زاده‌های گله و رمه خود را مطابق دستور تورات به خانهٔ خدای خود بیاوریم و به دست کاهنانی که در آنجا خدمت می‌کنند بسپاریم.

<sup>37</sup> همچنین قول می‌دهیم خمیری را که از نوبر غله تهیه می‌کنیم همراه نوبر انواع میوه‌ها و نوبر شراب تازه و روغن زیتون خود به کاهنانی که در خانهٔ خدا هستند بدهیم. ما ده یک تمام محصولات زمین خود را به لایویانی که در روستاهای ما مسؤول جمع‌آوری ده یک هستند خواهیم داد. <sup>38</sup> در وقت جمع‌آوری ده یک، کاهنی (که از نسل هارون است) همراه لایویان خواهد بود و لایویان یک دهم از ده یک‌ها را به خانهٔ خدای ما خواهند آورد و آنجا انبار خواهند کرد. <sup>39</sup> ما مردم اسرائیل و لایویان، این هدایای غله، شراب تازه و روغن زیتون را به خانهٔ خدا خواهیم آورد و در اتاقهایی که وسایل خانهٔ خدا نگهداری می‌شود و کاهنان، نگهبانان و سرایندگان در آنجا زندگی می‌کنند، انبار خواهیم کرد. قول می‌دهیم که از خانهٔ خدا غافل نشویم.

**11** سران قوم در شهر مقدس اورشلیم ساکن شدند. از سایر مردم نیز یک دهم به قید قرعه انتخاب شدند تا در اورشلیم ساکن شوند و بقیه در شهرهای دیگر سکونت گزینند. <sup>2</sup> در ضمن، کسانی که داوطلبانه به اورشلیم می‌آمدند تا در آنجا زندگی کنند مورد ستایش مردم قرار می‌گرفتند. <sup>3</sup> سایر مردم همراه عده‌ای از کاهنان، لایویان، خدمتگزاران خانهٔ خدا و نسل خادمان سلیمان پادشاه

25-30 شهرها و روستاهای دیگری که مردم یهودا در آنها زندگی می‌کردند، عبارت بودند از:

قریه اربع، دیبون، یقبصیئیل و روستاهای اطراف آنها؛

یشوع، مولاده، بیت فالط،

حصرشوعال، بنرشبع و روستاهای اطراف آن؛

صلغ، مکنه و روستاهای اطراف آن؛

عین رمون، صرعه، یرموت،

زانوح، عدلام و روستاهای اطراف آنها؛

لاکیش و نواحی اطراف آن، عزیزه و روستاهای اطراف آن.

به این ترتیب مردم یهودا در ناحیه بین بنرشبع و دره هنوم زندگی می‌کردند.

31-35 اهالی قبیله بنیامین در این شهرها سکونت داشتند:

جبع، مخماس، عیا، بیتئیل و روستاهای اطراف آن؛

عنائوت، نوب، عننیه،

حاصور، رامه، جتایم، حادید،

صبوعم، نیلاط، لود، اونو و دره صنعتگران.

36 بعضی از لایوان که در سرزمین یهودا بودند، به سرزمین بنیامین فرستاده شدند تا در آنجا ساکن شوند.

### اسامی کاهنان و لایوان

این است اسامی کاهنان و لایوانی که همراه زروبابل (پسر شنلتیئیل) و یهوشع

## 12

به اورشلیم آمدند:

2-7 از کاهنان:

سرایا، ارمیا، عزرا،

امریا، ملوک، حطوش،

شکنیا، رحوم، مریموت،

عدو، جنتوی، ایبا،

میامین، معدیا، بلجه،

شمعیا، یویاریب، یدعیا،

سلو، عاموق، حلقیا، یدعیا.

این افراد در زمان یهوشع از رهبران کاهنان بودند.

8 از لایوان:

عشمیسیای (عشمیسیای پسر عزرنیل، عزرنیل پسر اخزای، اخزای پسر مشلیموت، مشلیموت پسر امیر بود). افراد این طایفه 128 نفر بودند و همگی جنگجویان شجاعی به شمار می‌آمدند. ایشان زیر نظر زبدیئیل (پسر هجدولیم) خدمت می‌کردند.

15، 16، 17 از لایوان:

شمعیا (شمعیا پسر حشوب، حشوب پسر عزریقام، عزریقام پسر حشوبیا، حشوبیا پسر بونی بود)؛

شبتای و یوزاباد (دو نفر از سران لایوان بودند و کارهای خارج از خانه خدا را انجام می‌دادند)؛

متنیا (متنیا پسر میکا، میکا پسر زبدی و زبدی پسر آساف بود) او سر دسته سرایندگان خانه خدا بود و مراسم پرستش را رهبری می‌کرد؛

بقیقا (معاون متنیا)؛

عبدا (عبدا پسر شموع، شموع پسر جلال و جلال پسر یدوتون بود).

18 رویهم رفته 284 لایوی در شهر مقدس اورشلیم زندگی می‌کردند.

19 از نگهبانان:

عقوب، ظلمون و بستگان ایشان که جمعاً 172 نفر بودند.

20 سایر کاهنان و لایوان و بقیه قوم اسرائیل در املاک اجدادی خود در شهرهای دیگر یهودا ماندند.

21 خدمتگزاران خانه خدا (که سرپرستان ایشان صیحا و جشفا بودند) در بخشی از اورشلیم به نام عوفل زندگی می‌کردند.

22 سرپرست لایوان اورشلیم که در خانه خدا خدمت می‌کردند عزی بود. (عزی پسر بانای، بانای پسر حشوبیا، حشوبیا پسر متنیا، متنیا پسر میکا و میکا از نسل آساف بود. سرایندگان خانه خدا از طایفه آساف بودند).

23 خدمت روزانه دسته سرایندگان طبق مقرراتی که از دربار وضع شده بود، تعیین می‌شد.

24 قتحیا (پسر مشیزئیل، از نسل زارح پسر یهودا) نماینده مردم اسرائیل در دربار پادشاه پارس بود.

### اهالی سایر شهرها

<sup>22</sup>نسب نامه سران طایفه‌های کاهنان و لایوان در ایام الیاشیب، یهویداع، یوحانان و یدوع که همزمان با سلطنت داریوش پادشاه پارس بود، ثبت گردید.  
<sup>23</sup>البته اسامی سران لایوان تا زمان یوحانان پسر الیاشیب در دفاتر رسمی ثبت شد.

<sup>24</sup>لایوان به سرپرستی حشبیبا، شربیا و یشوع (پسر قدمی‌نیل) و همراهان ایشان به چند دسته تقسیم می‌شدند و مطابق رسم داود، مرد خدا، هربار دو دسته در مقابل هم می‌ایستادند و سرودهای شکرگزاری در جواب یکدیگر می‌خواندند.

<sup>25</sup>نگهبانان خانه خدا که از انبارهای کنار دروازه خانه خدا محافظت می‌کردند عبارت بودند از: متتیا، یقیقیا، عوبدیا، مشلام، طلumon، عقوب.<sup>26</sup> اینها کسانی بودند که در زمان یوباقیم (پسر یهوشع، نوه یهوصادق)، نحمایای حاکم و عزرای معلم و کاهن انجام وظیفه می‌کردند.

### نحمیا حصار شهر را تیرک می‌کند

<sup>27</sup>هنگام تیرک حصار اورشلیم، تمام لایوان از سراسر یهودا به اورشلیم آمدند تا با سرودهای شکرگزاری همراه با نوای دف و بربط و عود، جشن بگیرند و حصار را تیرک نمایند.<sup>28</sup> <sup>29</sup>دسته سراینندگان لایوی از آبادیهای اطراف اورشلیم که در آنجا برای خود دهکده‌هایی ساخته بودند، یعنی از دهات نطوفات، بیت‌جلجال، جبع و عزموت به اورشلیم آمدند.<sup>30</sup> کاهنان و لایوان اول خودشان را تطهیر کردند، بعد قوم را و در آخر دروازه‌ها و حصار شهر را.

<sup>31</sup>من سران یهودا را بر سر حصار بردم و آنها را به دو دسته تقسیم کردم، تا از جهت مخالف هم، شهر را دوریزند و در حین دور زدن در وصف خدا بسرایند.

گروه اول از طرف راست، روی حصار راه افتادند و بطرف «دروازه خاکرویه» رفتند.<sup>32</sup> هوشعیا در پشت سر سراینندگان حرکت می‌کرد و پشت سر او نیز نصف سران یهودا قرار داشتند.<sup>33</sup> کسان دیگری که در این گروه بودند عبارت بودند از: عزریا، عزرا، مشلام،

این لایوان دسته اول سراینندگان را رهبری می‌کردند: یشوع، بنوی، قدمی‌نیل، شربیا، یهودا، متتیا.  
<sup>9</sup>بقیقیا، عنی و همراهان آنها نیز دسته دوم را رهبری می‌نمودند.

### فرزندان یهوشع، کاهن اعظم

<sup>11</sup>و<sup>10</sup> یهوشع پدر یوباقیم،

یوباقیم پدر الیاشیب،

الیاشیب پدر یویداع،

یویداع پدر یوناتان،

یوناتان پدر یدوع بود

### سران طایفه های کاهنان

<sup>12</sup>-<sup>11</sup> اینها سران طایفه‌های کاهنان بودند که در زمان

یوباقیم، کاهن اعظم خدمت می‌کردند:

کاهن طایفه

مرايا سرايا

حننیا ارمیا

مشلام عزرا

یهوحانان امریا

یوناتان ملوک

یوسف شبنیا

عدنا حاریم

حلقای مرایوت

زکریا عدو

مشلام جنتون

زکری ابیا

فلطای منیامین و موعدیا

شموع بلجه

یهوناتان شمعییا

متتای یویاریب

عزی یدعییا

قلای سلای

عابر عاموق

حشبیبا حلقیا

نتن‌نیل یدعییا

دستوری که داود و پسرش سلیمان داده بودند به ایشان کمک می‌کردند.<sup>46</sup> (از زمان قدیم، یعنی از زمان داود و آساف برای دسته سراینندگان، سردهسته تعیین شده بود تا ایشان را در خواندن سرودهای شکرگزاری و پرستش رهبری کنند).<sup>47</sup> پس، در زمان زروبابل و نحمیا، بنی‌اسرائیل برای دسته سراینندگان و نگهبانان و لایوان هر روز بطور مرتب خوراک می‌آوردند. لایوان نیز از آنچه که می‌گرفتند سهم کاهنان رایه ایشان می‌دادند.

در همان روز، وقتی تورات موسی برای **13** قوم اسرائیل خوانده می‌شد، این مطلب را در آن یافتند که عمونی‌ها و موآبی‌ها هرگز نباید وارد جماعت قوم خدا شوند.<sup>2</sup> این دستور بدان سبب بود که آنها با نان و آب از بنی‌اسرائیل استقبال نکردند، بلکه بلعام را اجیر نمودند تا ایشان را لعنت کند، ولی خدای ما لعنت او را به برکت تبدیل کرد.<sup>3</sup> وقتی این قسمت خوانده شد، قوم اسرائیل افراد بیگانه را از جماعت خود جدا ساختند.

<sup>4</sup>الیاشیب کاهن که انباردار انبارهای خانه خدا و دوست صمیمی طوبیا بود، یکی از اتاقهای بزرگ انبار را به طوبیا داده بود. این اتاق قبلاً انبار هدایای آردی، بخور، ظروف خانه خدا، ده یک غله، شراب و روغن زیتون بود. این هدایا متعلق به لایوان، دسته سراینندگان و نگهبانان بود. هدایای مخصوص کاهنان نیز در این اتاق نگهداری می‌شد.

<sup>6</sup>در این موقع من در اورشلیم نبودم، چون در سال سی و دوم سلطنت اردشیر، پادشاه پارس، که بر بابل حکومت می‌کرد، من نزد او رفته بودم. پس از مدتی دوباره از او اجازه خواستم تا به اورشلیم بازگردم.<sup>7</sup> وقتی به اورشلیم رسیدم و از این کار زشت الیاشیب باخبر شدم که در خانه خدا برای طوبیا اتاقی فراهم کرده بود<sup>8</sup> بسیار ناراحت شدم و اسباب و اثاثیه او را از اتاق بیرون ریختم.<sup>9</sup> سپس دستور دادم اطاق را تطهیر کنند و ظروف خانه

<sup>4</sup>یهودا، بنیامین، شمعیا، ارمیا،<sup>35</sup> و نیز کاهنانی که شیپور می‌زدند، زکریا (زکریا پسر یوناتان، یوناتان پسر شمعیا، شمعیا پسر متتیا، متتیا پسر میکایا، میکایا پسر زکور و زکور پسر آساف بود)،<sup>36</sup> و بستگان او شمعیا، عزرنیل، ملای، جلالی، ماعای، نزنیل، یهودا و حناتی آلات موسیقی‌ای با خود داشتند که داود، مرد خدا، تعیین کرده بود. عزرای کاهن رهبری این گروه را به عهده داشت.<sup>37</sup> وقتی ایشان به «دروازه چشمه» رسیدند، از پله‌هایی که به شهر قدیمی داود منتهی می‌شد بالا رفتند، و از کاخ داود گذشته، به حصار «دروازه آب» که در سمت شرقی شهر بود بازگشتند.

<sup>38</sup>گروه دوم نیز سرود خوانان از طرف دیگر راه افتادند. من نیز همراه ایشان بودم. ما از «برج نتور» گذشتیم و به «حصار عریض» رسیدیم.<sup>39</sup> سپس از بالای «دروازه افرایم»، «دروازه کهنه»، «دروازه ماهی»، «برج حزن‌نیل» و «برج صد» گذشتیم تا به «دروازه گوسفند» رسیدیم. سرانجام کنار دروازه‌ای که به خانه خدا باز می‌شد ایستادیم.

<sup>40-41</sup>به این ترتیب، این دو گروه، در حال شکرگزاری وارد خانه خدا شدند. کاهنانی که شیپور می‌زدند و در گروه من بودند عبارت بودند از: الیاقیم، معسیا، منیامین، میکایا، ایوبوعنای، زکریا وحننیا.

<sup>42</sup>دسته سراینندگان نیز اینها بودند: معسیا، شمعیا، العازار، عزای، یوحانان، ملکیا، عیلام و عازر. ایشان به سرپرستی یزرحیا با صدای بلند سرود می‌خواندند.

<sup>43</sup>در آن روز، قربانی‌های زیادی تقدیم کردند و مردم همراه با زنان و فرزندانشان شادی نمودند، زیرا خدا قلب آنها را مملو از شادی کرده بود. صدای شادی و هلهله اهالی اورشلیم از فاصله دور شنیده می‌شد!

<sup>44</sup>در آن روز عده‌ای تعیین شدند تا مسئول جمع‌آوری و نگهداری هدایا، دیگ‌ها و نویر محصولات باشند. آنها می‌بایست هدایا و محصولات را که طبق دستور تورات، سهم کاهنان و لایوان بود از مزرعه‌ها جمع‌آوری کنند. اهالی یهودا از خدمت کاهنان و لایوان خوشحال بودند،<sup>45</sup> زیرا ایشان آیین تطهیر و سایر خدمتی را که خدا مقرر کرده بود به جا می‌آوردند و دسته سراینندگان و نگهبانان نیز مطابق

خدا، هدایای آردی و بخور را به آنجا بازگردانند.  
<sup>10</sup>در ضمن فهمیدم دسته سرابندگان خانه خدا و سایر لایویان، اورشلیم را ترک گفته و به مزرعه‌های خود بازگشته بودند، زیرا مردم سهمشان را به ایشان نمی‌دادند.<sup>11</sup> پس سران قوم را توبیخ کرده، گفتم: «چرا از خانه خدا غافل مانده‌اید؟» سپس تمام لایویان را جمع کرده، ایشان را دوباره در خانه خدا سر خدمت گذاشتم.<sup>12</sup> سپس قوم اسرائیل، بار دیگر ده یک غله، شراب و روغن زیتون خود را به انبارهای خانه خدا آوردند.<sup>13</sup> سپس شلمیای کاهن و فدایای لایوی و صادق را که معلم شریعت بودند مأمور نگهداری انبارها نمودم، و حانان (پسر زکور، نوه متتیا) را هم معاون ایشان تعیین کردم، زیرا همه این اشخاص مورد اعتماد مردم بودند. مسئولیت ایشان تقسیم سهمیه بین لایویان بود.

ای خدای من، این کار مرا به یادآور و برحسب محبت بی‌پایانت به من رحم کن.

<sup>23</sup>در آن روزها عده‌ای از یهودیان را دیدم که از قوم‌های اشدودی، موآبی و عمونی برای خود زنان گرفته بودند.<sup>24</sup> و نصف فرزندانشان به زبان اشدودی یا سایر زبانها صحبت می‌کردند و زبان عبری را نمی‌فهمیدند.<sup>25</sup> پس با والدین آنها دعوا کردم، ایشان را لعنت کردم، زدم و موی سرشان را کندم و در حضور خدا قسم دادم که نگذارند فرزندانشان با غیر یهودیان ازدواج کنند.

ای خدای من، کارهای مرا به یاد آور و خدماتی را که برای خانه تو کرده‌ام فراموش نکن.  
<sup>15</sup>در آن روزها در یهودا عده‌ای را دیدم که در روز سبت در چرخشت، انگور له می‌کردند و عده‌ای دیگر غله و شراب و انگور و انجیر و چیزهای دیگر، بار الاغ می‌نمودند تا به اورشلیم ببرند و بفروشند. پس به ایشان اخطار کردم که در روز سبت این کار را نکنند.<sup>16</sup> بعضی از اهالی صور نیز که در اورشلیم ساکن بودند در روز سبت ماهی و کالاهای گوناگون می‌آوردند و به قوم اسرائیل در اورشلیم می‌فروختند.

<sup>17</sup>آنگاه سران یهودا را توبیخ کرده، گفتم: «این چه کار زشتی است که انجام می‌دهید؟ چرا روز سبت را بی‌حرمت می‌کنید؟<sup>18</sup> آیا برای همین کار نبود که خدا اجدادتان را تنبیه کرد و این شهر را ویران نمود؟ و حال، خود شما هم سبت را بی‌حرمت می‌کنید و باعث می‌شوید غضب خدا بر اسرائیل شعله‌ورتر شود.»

<sup>19</sup>سپس دستور دادم دروازه‌های شهر اورشلیم را از غروب آفتاب روز جمعه ببندند و تا غروب روز سبت باز نکنند. چند نفر از افراد خود را فرستادم تا دروازه‌ها نگهبانی بدهند و نگذارند روز سبت

چیزی برای فروش به شهر بیاورند.<sup>20</sup> تاجران و فروشندگان یکی دیوار، جمعه‌ها، بیرون اورشلیم، شب را به سر بردند.<sup>21</sup> ولی من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «اینجا چکار می‌کنید، چرا شب را پشت دیوار به سر می‌پرید؟ اگر بار دیگر این کار را بکنید، متوسل به زور می‌شوم.» از آن روز به بعد، دیگر روزهای سبت نیامدند.

<sup>22</sup>سپس به لایویان دستور دادم خود را تطهیر کنند و دم دروازه‌ها نگهبانی بدهند تا تقدس روز سبت حفظ شود.

ای خدای من، این کار مرا به یادآور و برحسب محبت بی‌پایانت به من رحم کن.  
<sup>23</sup>در آن روزها عده‌ای از یهودیان را دیدم که از قوم‌های اشدودی، موآبی و عمونی برای خود زنان گرفته بودند.<sup>24</sup> و نصف فرزندانشان به زبان اشدودی یا سایر زبانها صحبت می‌کردند و زبان عبری را نمی‌فهمیدند.<sup>25</sup> پس با والدین آنها دعوا کردم، ایشان را لعنت کردم، زدم و موی سرشان را کندم و در حضور خدا قسم دادم که نگذارند فرزندانشان با غیر یهودیان ازدواج کنند.

<sup>26</sup>سپس گفتم: «آیا این همان گناهی نیست که سلیمان پادشاه مرتکب شد؟ سلیمان در میان پادشاهان دنیا نظیر نداشت. خدا او را دوست می‌داشت و او را پادشاه تمام اسرائیل ساخت؛ ولی با وجود این، همسران بیگانه سلیمان، او را به بت‌پرستی کشانیدند!<sup>27</sup> حال که شما زنان بیگانه برای خود گرفته و به خدای خویش خیانت کرده‌اید، خیال می‌کنید ما این شرارت شما را تحمل خواهیم کرد؟»  
<sup>28</sup>یکی از پسران یهویداع (پسر الیاشیب کاهن اعظم) دختر سنبلط حورونی را به زنی گرفته بود، پس مجبور شدم او را از اورشلیم بیرون کنم.  
<sup>29</sup>ای خدای من، کارهای آنها را فراموش نکن، چون به مقام کاهنی و عهد و پیمان کاهنان و لایویان توهین کرده‌اند.



<sup>30</sup>پس قوم خدا را از بیگانه‌ها جدا کردم و برای کاهنان و لاویان وظیفه تعیین نمودم تا هرکس بداند چه باید بکند.<sup>31</sup> تریبی دادم تا به موقع برای قربانگاه هیزم بیاورند و نوبر محصولات را جمع‌آوری کنند. ای خدای من، مرا به پاد آور و برکت ده.